

مروری بر اشعار ورقا

ابوالقاسم افغان

مقدمه

همانطوری که در برنامه این جلسه به عرضتان رسید دستور فرموده اند که این بنده شمه ای از آثار ادبی و اشعار حضرت ورقاء شهید را به عرض خانم ها و آقایان محترم برسانم و لکن بحق خودم را عاجز و ناتوان می بینم که در این باب لب به سخن گشایم .

نشاید صعوه را تا پیر کند باز در آن اوجی که پریگشوده شهباز اجازه می خواهم قبل از این که وارد مباحث ادبی و آثار منظوم حضرت ورقاروحی لرشحات دمه الاطهر فداه بشویم نگاهی کوتاه و گذرا به فن شعرگویی در زبان فارسی بکنم که قبلاً متبادر به ذهن باشیم .

اصولاً اداء جملات و کلمات موزون و دارای هجا از قدیم الایام بین طبقات مردم حتی در میان قبائل صحراگرد و چادر نشین هم وجود داشته است تا آنجا که بعضی با همان زبان ایلی پادهاستی خود اشعاری سروده اند که از لطافت اشعار شعرای بنام چندان دور نیست و این موهبتی الهی است که به بعضی از مردم عطا می شود .

در میان ما ایرانیان نیز از قدیم الایام این فن معمول بوده و سابقه ای قدیم دارد . ولی نمی دانیم از چه زمانی . تنها نمونه ای را که می توانیم ارائه دهیم قطعات موزونی است که به اسم گات ها (*) در اوستا آمده است که غالب آنها بین هفت ، هشت تا دوازده هجائی سروده شده اند .

بعداً هجوم اعراب به ایران و استیلای اسلام در ایران آثار ادبی و فرهنگی عظیمی که محصول قرن ها کوشش و زحمت دانشمندان ایرانی بود همه به باد فنا رفت ، یا طعمه حریق شد و یادریز انباشته های گل و خاک پوسیده و یاد رودخانه ها غرق شد و بالمآل زبان عربی جانشین زبان فارسی شد . نفوذ و سلطه اعراب در ظرف مدت سیصد سالی که در ایران حکومت کردند به آنجا رسید که مذهب و اخلاق و آداب و رسوم و سنتی که در زبان ایرانی و مردم ایران بود همه رنگ عربی گرفت . حتی تکلم مردم کوچه و بازار نیز بازبان عربی شد .

(*) برای اطلاع جامع تر و تحقیق بیشتر می توان به کتاب های سبک شناسی مرحوم ملک الشعراء بهار نوشته ها و کتب مرحومان پورداود و بهرام قره وشی مراجعه نمود .

بعد از این که یعقوب لیث صفاری سلطنت خلفای عباسی رادرهم شکست و آنها را از ایران براند کوشید تا زبان عربی را براندازد و زبان فارسی را بجای آن برقرار کند ولی امکان نداشت زیرا زبان عربی در خلال این مدت آنچنان در زبان فارسی رخنه کرده و ریشه دوانیده بود و تاروپود آن دوزبان طوری باهم بافته و پیوند خورده بود که انفکاک آنها از یکدیگر امکان پذیر نبود. ولی او به شدت از زبان عربی و هرکس که به آن زبان حرف می زد یا چیزی می نوشت متنفر بود.

می گویند شاعری در مدح و ستایش یعقوب لیث قصیده ای به زبان عربی سروده و در حضورش خواندوی روترش کرد و شاعر را تقبیح و سرزنش نمود و گفت چیزی را که من نمی فهمم قابل صله نیست. بعد از یعقوب لیث سایر سلاطین و امیرانی که در طول زمان روی کار آمدند شعرای پارسی زبان را نواختند و نویسندگان را راج نهادند و بانهایت گشاده روئی و گشاده دستی صلات لایق به آنها عطا کردند و احترام نمودند تا زبان فارسی نضج گرفت و به صورتی که امروز در دست ماست بیرون آمد. ارباب ذوق و ادب لغات پارسی را به تدریج در اشعار و نوشته هاشان به کار گرفتند و از استعمال لغات عرب پرهیز کردند تا این زبان عذب و شیرین و غنی فارسی درست شد. میگویند یکی از شرائط حکیم فردوسی در سرودن شاهنامه این بود که ابداً لغات عربی را در سروده هایش استعمال نکند ولی (ولف) خاورشناس شهیر آلمانی استخراج و احتساب کرد که پانصد لغت عربی در شاهنامه راه یافته است.

بهر حال وقتی که زبان شعر رواج گرفت و زبان شعرا به سرودن شعر در زبان فارسی باز شد هنوز ضوابط و قواعد عروضی مثل آنچه که امروز در دست ماست درست نشده بود. اوگین کسی که دست به این کار زد احمد ابن خلیل بصری بود که کتابی درباره علم عروض به زبان عربی نوشت و بعد از او خلیل ابوالحسن بود که او هم عرب بود بعداً کار به دست ایرانیان افتاد مثل ابوالحسن سرخسی، بزرگمهر قاتنی، منشوری سمرقندی در قرن چهارم و پنجم هجری این علم را توسعه دادند و در قرن ششم امام حسن قطان مروزی برای اوزان مختلف رباعی کوشید تا نوبت به شمس قیس رازی رسید. مشارالیه در علم عروض کتاب معتبر و جامع (المعجم فی معانی اشعار العجم) را در حدود نیمه قرن ششم هجری نوشت که امروز جامع ترین و کامل ترین مرجع برای طالبین علم عروض است و اهمیت این کتاب تا آن حد سنجیده شده است که نوشته های سایرین را تحت الشعاع قرارداد و در حال حاضر اثری از آثار آنان که در قرون چهارم و پنجم کوشش نموده اند وجود ندارد. خواجه نصیر طوسی هم همزمان با تألیف کتاب المعجم کتاب (معیار الاشعار) را تألیف کرده آن کتاب هم مرجع ارباب علم عروض است.

شمس قیس در حقیقت علم عروض را کامل کرد و بنیاد نهاد و تقطیع هجاهای شعر را از اشتقاقات مختلفه مصدر (فعل) بوجود آورد. بعد از او هم دیگران دنباله کار او را گرفتند. اصولاً علم عروض و دانستن آن برای شاعر مثل سکان کشتی است که در دست ناخدائی ماهر باشد و به آن وسیله کشتی را از شر طوفان ها و گرداب ها برهاند فی المثل اگر کسی در بحر متقارب یا تقارب که همان گفته های فردوسی است بخوهد شعر بگوید باید وزن فعلون فعلون فعلون فعلون را رعایت کند و قس علی ذلك. بحث در این موضوع به درازامی کشد و از حوصله جلسه ما خارج است. لکن باید به این نکته توجه داشت که علم عروض با آن همه هیبت و هیمنه اش در جمع کلیت ندارد زیرا توانائی در سرودن شعر موهبتی الهی است. چه بسیار از شعرا در میان ما ایرانیان به وجود

آمده اند که کورمادرزاد بوده اند. بعضی هم کور و هم کر بوده اند مثل بدیع الزمان سرّی از مردم بپیرجند که از مادر کورونابینامتوگدشد و در سن سی و هفت سالگی کرشد و حشمت بزازی که ابداً سوادخواندن و نوشتن نداشت و مرحوم شوریده شیرازی فصیح الملک که در سن پنج سالگی بواسطه مرض آبله کور شد. این ها هیچکدام يك کلمه از علم عروض به گوششان نرسیده بود و معلم ندیده بودند ولی در کمال جزالت و روانی و انسجام شعر گفته اند. محکم گفته اند و ممتاز سروده اند که هیچ عالم به علم عروض به پای آنان نمی رسد.

نگاهی به اشعار ورقا

حال به سروده های حضرت ورقامی پردازیم .

دیوان اشعار حضرت ورقا مشحون است از غزلیات ، مثنوی ها ، قصیده ها ، ترکیب بندها و ترجیح بندها که همه در مدح و ثنا و ذکر و ستایش طلعات مقدّسه امرالله می باشد . یارثای حضرت بهاء الله است یا تاریخ امرالهی با مدح و توصیف جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء . این عبد قسمت هائی از اشعار حضرت ورقا که زیارت نموده ام که بواسطه بدسلیقه گی و شتاب زدگی مغلوط سواد برداری شده است. ولی آن قسمت از دیوان ایشان که تقریباً تا حدودی منظم شده است بالغ بر ۳۰۵۲ بیت می شود که اگر با آنها که خواندنش در مقدرت این عبد نبود جمع شود بالغ بر شش هزار بیت می شود شمرد. ولی باز معتقدم که سروده های حضرتش بیش از این مقدار است ، زیرا آن طبع و قّاد و قریحه روان آرام نداشته و صبر نمی کرده است . شایسته و سزاوار است تحقیق بیشتر بعمل آید که اشعار دیگری از آثار ایشان در دست متقدمین خانواده های بهائی هست یا خیر. (*)

مادر این محفل مقداری از آنها را که در دست است زیارت می کنیم . به این غزل توجه نمائید :

جای درخوت جان ساخته جانانه ما
 کز می عشق لبالب شده پیمانه ما
 و تری الناس سُکاری است زمیخانه ما
 عاقلان را چه خبر از دل دیوانه ما
 چه نصیحت کنی ای عاقل فرزانه ما ؟
 ما چو شمعی و حوادث همه پروانه ما
 آشنایان جهان یکسره بیگانه ما
 آتش عشق برافروخت به کاشانه ما

پرتو نور بهما تافته بر خانه ما
 می چکد رشع عما دم به دم از چشمه دل
 گشته از نفحه ما زلزله السّاعه پدید
 عارفان را چه ثمر از شجر ناری عشق
 تو که از جذبۀ ارباب جنون بی خبری
 به ولایت ز حوادث هله پروا نکنیم
 آشنا تاشدم ای دوست به مهر تو ، شدند
 سروسامان همه را سوخت در آن روز که دوست

باز « ورقا » شکند توبه هشیاری را

شود گر به چمن نعره مستانه ما

حضرت ورقا شهید که بطور قطع و یقین در صف مقدم شعرای قرن اول دیانت بهائی قرار دارند از تواناترین و قدرتمندترین شعرای هم عهد و زمان خودشان بوده اند که در بحور و الحان مختلفه شعر در زبان فارسی آثاری عالی و جاوید از خود به یادگار گذاشته اند.

(*) دیوان اشعار جناب ورقا در دست تحقیق و تلویح است که انشاء الله تکمیل و در آئینه نزدیکی زیارت خواهند شد.

انظمة عالیة آن سرمست باده عرفان و دلدادۀ جمال جانان مشحون است از قائل و شواهدی منبعت از آثار و الواح مبارکۀ منزله از سماء مشیت جمال قدم و حضرت اعلی و حضرت عبدالبهاء و ناشی از قریحه سرشار و طبع و قاده آن شیفته و شیدائی جمال رحمن . در آثار منظوم حضرت ورقا شواهد و امثله ای از قرآن کریم و بعضی از احادیث و اخبار مأثورہ از ائمة اطهار و سایر کتب و اسفار انبیای الهی با همان اداتی که نازل شده است زیارت می کنیم که در قالب شعر در بحر و اوزان مختلفه سروده شده است . فی المثل می خوانیم :

برآمد زدل نار و از جان شرار « و آمنت من جانب الطور نار » (۴)

گاه غزلیات حضرتش رازیارت می کنیم با همان لطافت و ظرافت و حسن مقال و احساس گرم و روح رقیق و نشیطی که خاص سرودن غزل و مخصوص غزل سرایان بنام در زبان ادب فارسی است و گاه قصائد مطمئن و پرهیمنه از ایشان می خوانیم در نهایت استحکام و انسجام و جزالت و روانی با همان سبک و سیاقی که در آثار شعرای چیره دست و توانای زبان فارسی است ، با آن تفاوت که آن قصائد شیوا و رسا و آن مضامین بکروزیبایه بدیع تازه است و از دیگران اقتفا نشده است که این خود دلیلی است واضح و کامل بر قدرت و تسلط شاعر به زبان شعر و ادب .

ترکیب بندها و ترجیع بندها در حدی است که به جرأت می توان گفت که شاید تا بحال بین شعرای فارسی گوکسی را سراغ نداریم که توانسته باشد در این فن قلم فرسایی کرده باشد و از تکرار فوقی مصون مانده باشد . در آثار و رقما خمس رازیارت می کنیم در ۸۰ بند که ۴۵۰ مصرع است و یکی از این مصاریع چه از نظر مضمون و چه از لحاظ قوافی تکرار نشده و وزن خود را از دست نداده است .

در علاقه و دل بستگی جناب ورقا در پیروی و پرورش و سیاق شعرای متقدم زبان فارسی جای تردید نیست ولیکن آنچه که از طبع سرشار حضرتش تراوش کرده همه متأثر از ادبیات بدیعه امر مبارک و سرچشمه فیاض آناز منزله از قلم جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء است .

در تمامی چندین هزار بیت اشعاری که از جناب ورقا باقی است یک بیت و مصرعی دیده نمی شود که غرامی به معنی و مفهومی باشد که در آثار و دیوان سایر شعرا آورده شده است . البته صحبت از عشق و عاشق و معشوق و عشق بازی و عشق پرستی بمان آمده است ولی روائحی که در آثار و سروده های ایشان به مشام می رسد عوالمی از عرفان و جهانی است مکتون در وصف محبوب امکان و راه بردن به سرچشمه آب حیوان . فی المثل این چند بیت از رسم عشق و عاشق و معشوق به عرض مبارکتان میرسانم . شما میتوانید با سایر اشعار شعرای دیگر که از این مقوله صحبت به میان آمده قیاس فرمائید .

مرادی بود عشق را در حجاب	که یابد و را عاشق نکته یاب
یا : درس توحید مراهست حدیث رخ یار	نیست درد دل بجز از عشق بها ایمانم
یا : وه چه خوش نار بلا افروخت عشق	نخل هستی را سراپا سوخت عشق
یا : ای جمال الله چونارت بر فروخت	خرمن هستی عشاقان بسوخت

(۴) اشاره به آیه دهم از سوره طه سوره بیستم قرآن مجید است که می فرماید و از زمان قال لاهله امکنوا ای آمنت ناراً لعلی آتیکم اذا جد علی

النار هدی

ویا : به عشق حق جملگی لوا برافراخته خانه دل را تمام زغیر پرداخته
 افسر فخر و شرف کل زسر انداخته همه به دشت فنارخش و فاتاخته

به مرگ خود شوق مند چو تشنه کامان به آب

و به همین سیاق و شیوه صحبت از می و شراب و وصل یار و جانبازی در راه دلدار دارند که وصف و ذکر آن تا مقداری از حوصله این جلسه خارج است.

ورقابکلی از خود بیخود است و در جمیع عوالم جز وجود حقیقت ذات مقدس حضرت بهاء الله چیزی را نمی بیند و لمس نمی کند. او دلباخته و دل داده در سبیل عشق حضرت عبدالبهاء است و تمسک و توسل شدیدش به عهد و میثاق جمال ابهی . برای دوستان عزیز به خواندن چند بیت از یک مثنوی قناعت می کنیم :

در هیکل ظهور عیان شد جمال غیب	فجر یقین دمید و نهان گشت لیل رب
کوب سنا زخمر بها گشت ممتلی	شمس لقا زغیب بقا گشت منجلی
آمد برون زخلوت ها طلعت بها	دیدم رخی و لم ترعین به مثلها
گوئیم در حدیقه وحدت بغیر حی	لارب فی الوجود سوی رینا ابهی

وقتی در رثای جمال قدم از حضرت عبدالبهاء یاد می کند می فرماید:

به غصن اعظم نگر سدرهٔ پر بار بین	عیان در این فجر نور تجلی یار بین
در ملکوت ظهور جمال دلدار بین	دیدۀ حق بین گشای جلوهٔ دلدار بین
شعشه شمس فضل لَمعة انوار بین	مظهر آیات غیب مشرق آثار بین

نقطهٔ سرالوجود آیت فصل الخطاب

ای ز تو جسته طراز کتاب عهداله	وی تو ولیعهد شه بر همهٔ ماسواه
زمهر ابهی توئی مدام حاکی چو ماه	زهی به یکتائیت کتاب اقدس گواه
کسی که در نفس حق پرتو کند اشتباه	باد چو یحیی مدام درد و جهان روسیاه

همیشه بادش نصیب قهر شدید العقاب

زهی مبارک خدای که چون تواش بنده ایست	خوشاشهی کش چنین غلام فرخنده ایست
اگرچه مولی الوری است عبدسرافکنده ایست	در آسمان ظهور چو مهر تابنده ایست
تورا شهباندگی طراز زبینه ایست	نزد کسی کش اله بندهٔ شرمنده ایست

خدا نی از هیبتش نهفته رخ در نقاب

ای پسر ذولکرم در پدر ذولجلال	سر شه بی نظیر ابن اب بی مثال
یافت خدائی شها زبندگی کمال	داده ای از بندگی آلهه را گوشمال
انت بدیع الشئون انت جمیع العقال	انت کریم الصفات انت حمید الخصال

انت بسیط العطا انت جزیل التواب

در قصیده ای در وصف حضرت عبدالبهاء سروده است :

نور چشم اهل عرفان روی غضن اعظم است
 ای که خواهی جلوه شمس بهارا بنگری
 دام دل‌های پریشان موی غضن اعظم است
 مشرق آن ماه مهر روی غضن اعظم است
 آیتی از قوت بازوی غضن اعظم است
 قدرت عظمی که مکنون است در سر وجود

طایر « ورقا » در این گلشن به الحان بدیع
 نغمه خوان طلعت نیکوی اسم اعظم است

در قصیده ای که بالغ بر چهل و دو بیت است در تمام مصرع‌ها اسم حضرت عبدالبهاء ذکر شده است
 و این قصیده از نوادر و عجایب قصائد است که دیگران گفته اند و دلیلی کامل بر تسلط حضرت و قا
 به شعر و ادب است . میفرماید:

از می عبدالبهائی ساقیاساغریار
 ای که از یک قطره می انی انالله گوشدی
 معنی عبدالبهائی گر به این صورت بود
 گرمقام اقدس عبدالبهائی این بود
 باید از عبدالبهائیه آموخت رسم بندگی
 نزد باب اقدس رب البها عز و جل
 شأن تو عبدالبهائی بود لازل از قدم
 شوخمش «ورقا» ز ذکر و فکر کن در بندگی

زانکه مطرب نغمه عبدالبهائی زد به تار
 بر رخ عبدالبهاء بین از خدائی شرم دار
 نیست جز عبدالبهاء کس را بر این مرکز مدار
 اندر این خرگاه جز عبدالبهاء رانیست بار
 ز آن سپس در سایه عبدالبهاء گشت استوار
 باخضوع و بندگی عبدالبهاء بسته قرار
 تا که باشد لم یزل رب البها پروردگار
 تا بر آید روزت از شب بشکند گلها ز خار

از وفا بر عهد ثابت شو که در غیب بقا
 نزد وجه اقدس ابهی نباشی شرمسار

جناب ورقا اشعار استدلالیه که برای ایقاط و بیداری اهل بیان سروده اند غالباً در بحر مثنوی است
 و هم چنین وقایع و حوادث تاریخی مثل واقعه شهادت حضرت اعلی ، حضرت قدوس ، باب الباب ،
 واقعه طبرسی ، زنجان ، حضرت حجت ، شهادت نورین نیرین در اصفهان ، واقعه شهادت شهدای
 یزد و چند بیتی در احوال شخصی خودشان همه در بحر مثنوی ، بعضی در بحر متقارب و بعضی
 در بحر رمل مسدس سروده شده است. مدائح و مرثی در مدح و منقبت و رثای جمال ابهی و حضرت
 عبدالبهاء در زبان قصیده ، ترجیع بند و ترکیب بند بسیار است که در بعضی از آنها گریزی به مقام
 حضرت عبدالبهاء زده شده است .

مدائح مختلف از حضرت عبدالبهاء در قوالب مختلفه شعر اعم از غزل ، مخمس ، ترکیب بند و
 قصیده در آثار جناب ورقا وجود دارد که روح را به اهتزاز می آورد و جزالت کلام و انسجام گفتار تابه آن
 حد رعایت شده که آن سروده ها راجز به قلمی ملهم که بر زبان شاعر جاری شده است به چیز دیگر
 نمی توان حمل نمود .

در اشعاری که از حضرت ورقا زیارت شده شعری به صورت قطعه (جزیک قطعه کوتاه)
 و سروده هائی چون رباعی و دو بیتی و امثالهم به چشم نمی خورد جز یک رباعی که در کتاب اشعار
 آقاسید سلیمان یزدی وارد شده است .

یکی از شاهکارهای ادبی و هنری حضرت ورقا تصمیمیتی است که از غزل معروف جمال ابهی

«ساقی از غیب بقایق برافکن از عذار» فرموده اند که تابحال خیالی نمی‌کنم کسی در این حریم وارد شده و به این خوبی از عهده برآمده باشد.

ما از متقدمین شعرای بهائی که در سرودن شعر دست داشته اند و جاه و جلالت آنها مورد قبول ادبای امرالهی است چهار نفر را در صف مقدم و صقع واحد می‌توانیم بخوانیم، ورقا، عندلیب، نعیم و مصباح. البته قصداً از ادب این مطلب جسارت به مقام ادبی بزرگان ادب در زمان حال نگذشته نیست چه که هر کدام جای مخصوص به خود دارند و از مفاخر جامعه بهائی محسوب می‌باشند. غرض از این مقایسه این است که مامی توانیم این چهار نفر و جوهر نورانیه را در صقع یکدیگر قرار دهیم و در آثاری که از آنها مانده است قضاوت کنیم. این ازهار بوستان عرفان و گل‌های گلستان جمال رحمن هر کدام را در گفتارشان شأن و شیوه‌ای حاصل است که مخصوص به خودشان است و باید هم همینطور باشد.

از جناب نعیم غیر از بهار به استدلالتی بی نظیری که دارند تنها یک قصیده نونیه باقی است که بر ۱۳۸ بیت بالغ است. انقدر جزیل و منسجم و روان است که در کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف پرفسور پروین که در چهار جلد تألیف شده است، راه یافته ولی در سایر قوالب شعری اثری از ایشان زیارت نشده است.

جناب عندلیب که دیوانش به چاپ رسیده و در حدود شش هزار بیت تدوین شده است زیارت می‌کنیم که ایشان در غالب قوالب شعر اوزان مختلف را دنبال کرده اند و به حق توانائی ادبی خودشان را در سرودن اشعار در بحر و اوزان مختلف به ثبوت رسانیده اند. ولی بسط مقامشان در خلق اشعار تا حدود آنچه که از جناب ورقا زیارت شده نیست.

قصائد حضرت مصباح به قدری عالی و بلند است که کسی را در آن میدان جرأت سبق رانی و در آن آسمان توانائی هم پروازی نیست. ولی غزلیات حضرت ایشان در عین حالی که در کمال روانی و انسجام است در ذهن شنونده سرودن قصیده را تداعی می‌کند و بعضی از غزل‌ها به صورت تغزل جلوه می‌کند. جناب مصباح بجز در قالب قصیده و غزل در سایر قالب شعری چیزی نفرموده اند.

ولیکن در سروده‌های حضرت ورقا می‌بینیم در جمیع قوالب و اوزان و بحر اشعار زبان فارسی آثاری بسیار زیبا و عالی و ارزشمند زیارت می‌شود. در ملمعاتی که در اشعار ایشان وجود دارد می‌بینیم که بعضی از آیات قرآنی در وزن شعر فارسی شاهد مثال آمده است که شبیه و نظیر آن را در جای دیگر نمی‌بینیم.

اجازه می‌خواهم برای مسک ختام عرایض یکی دو غزل و قسمت‌هایی از قصائد و ترجیع و ترکیب بندهای جناب ورقا زیارت کنیم. مثلاً در این غزل:

تَنور الارض بنور بی و اشراق الارض اذا تجلی
و روح سرّی به نور قلبی و فی البها وقد تدکّی

تبارک الله بهی جمالی احد ظهوری صمد جلالی
صفات ذاتش همه معالی شتون نفسش همه معلی

ز منظر قدس به فجر اقدم نظر در افکن به قطب عالم
که مستوی شد به اسم اعظم جمال اعلیٰ بعرش ابهی

حقیقت حق چو گشت باهر تمام اشیاء شدند ظاهر
 بیان عیان شد که گشت ظاهر ظهور اولی ز غیب اخری
 چگونه گنجد مثال باوی که او است لیس کمثلہ شنی
 سواى حیرت زهیچ رونى زهی زمخلوق به حق تعالی
 گرت قمنی است مقام اعظم درآ به ظل علیم اعلم
 قدیر اقدر قدیم اقدم بهی ابهی علی اعلی
 به تار مویش فماتوکل زمهر رویش بجو تحمل
 به ذیل امرش فماتوسل به حبّ ذاتش بکن تولى
 شوی به «ورقا» اگر ملاقی صبا بگوش ز قول ساقی
 بیا بنوش از کاؤس باقی می محبت به عشق مولی
 همی نه «ورقا» به گلشن راز شده به ذکر تانه پرداز
 طیور عرشى همه نواساز به لحن ابدع به طرز اولی

و این است آن تصمیم از غزل حضرت بهاء الله :

باز از فجر لقا شد منجلی انوار حقّ باز از طور لقا شد مصطلی آثار نار
 باز از روح تقی شد ممتلی کوب کبار « ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار »
 « تابنوشم خمر باقی از جمال کردگار »
 جلوه وجد است خمر و آستان مینای عشق کو به خورشید سرشار است از صهبای عشق
 جمله ذرات است مست از نشئه روحای عشق « آنچه در خم خانه داری نشکند صفرای عشق »
 « ز آن شراب معنوی ساقی همی بحری بیار »
 ای بهای جان حیات العرش شاه می فروش جرعه ای نوشان به جانم زان دولعل باده نوش
 نغمه برخوان بجز با رتت ای روح سروش « تا که این مستور شیدائی در آید درخروش »
 « تا که این مخمور ربانی بر آید از خمار »
 ای گشوده چشم خود بین بهر دیدار الّه دیده خود رانبیند چون به بیند روی شاه ؟
 از خودی بگذر بپوشان دیده را عمق سواه « تانگردی مانی از وجع وجود ای مرد راه »
 « کی چشی خمر لقا از لعل نوشین نگار »
 عید صوم و یوم نوروز است این فیروز روز می نماید نوبهار از فر فروردین بروز
 ای بهای برقع برافکن زان رخ عالم فیروز « نار عشقی بر فیروز و جمله هستی ها بسوز »
 « پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار »
 ای که در عز و غنائی هان مترس از ذل و فقر پاک کن دل را ز بیضای فنا از غل فقر
 محرم کعبه فنا شو روی کن در جل فقر « پای نه بر فرق ملک آنگه بیا در ظل فقر »
 « تا به بینی ملک باقی را کنون از هر کنار »

گر همی خواهی که گردی واصل کوی فنا
 جان سپردند اندر این ره اولیا وانبیا
 بگذر از جان و سر و دل در ره عشق ای کیا
 « گرخیال جان و سر هست بدل این جا میا »

« ورنهار جان و دل داری بیبا وهم بیبار »

الی آخر

این قصیده که در بحر جزمی مثنی سالم سروده شده است در تهیبت رضوان و مدح جمال اقدس ابهی است
 چند بیت آن نقل می شود :

هم از پی رامشگری بلبل به بستان آمده در راغ روئیده سمن درباغ ریحان آمده سلطان گل در بوستان با چهر تابان آمده گل در چمن پیدا شده ایام رضوان آمده سرخفا شد مرتفع اینک نمایان آمده عالم همه گل خیز شد ، گیتی گلستان آمده	عید است و بهر دلبری گل در گلستان آمده نسرین دمیده از دمن سوسن شگفته در چمن ای طوطی هندوستان برگو به کل دوستان یوم ظهور «ها» شده عید گل ابهی شده زان ذات غیب ممتنع و آن نوربخت منقطع شاخ شجر گل بیز شد ، باد سحر گل ریز شد
--	---

در گلشن توحید تو ، در این همایون عید تو

در سدرهٔ حمید تو ، « ورقا » نواخوان آمده

در این ترکیب بند این ابیات زیارت میشود :

آن سدرهٔ الانس آمده یاد و حه طوبی است این این سدرهٔ طوبی بود یا قامت ابهی است این کوب لقا شد ممتلی با ساغر حمر است این ها ای گروه منتظر آن طلعت ابهی است این و آن منجی کل امم ، آن موجد الاشیاء است این	هالیة القدس آمده یالیلہ الاسری است این این لیلہ الاسری بود یاطرہ سود ابود شمس بهاشد منجلی یانار «ها» شد مصطلی گردیده رب مقتدر بر عرش اعلی مستقر آن مبدع لوح و قلم ، آن منشی روح از عدم
---	--

این است آن غیب نهران ، کاندرجهان ظاهر شده

این است آن سلطان جان ، کاندرجهان باهر شده

این مخمس ۸۴ بند است و ۴۲۰ مصرع در مدح حضرت اعلی و جمال ابهی :

برافکن ای شاه جان زوجه ابهی نقاب بیبار ساقی روح کاوش صهبای ناب	برآی ای شمس وجه زخلف نیلی سحاب بگو مغنی نور به بانگ چنگ وریاب
---	--

گذشت دور قشور ، رسید فصل لباب

چو صبح حق شد پدید پس از لیلال ضلال ز جلوه اش منکشف شد سبحات جلال	نمود مهر منیر ز فجر اعلی جمال شمیم آورد بو ز بوستان وصال
---	---

نسیم بیدار کرد خفته دلان راز خواب

که برجهید ای گروه که صبح طالع شده جمال حی قدیم دوباره راجع شده	مبشر آفتاب ز فجر لامع شده شعاع شمس ظهور ز غیب طالع شده
---	---

که سازد آفاق را ز نور خود فیض یاب

پدید گردد شهی که من دلیل ویم
 ربّ عزیزم ولی عبید ذلیل ویم
 مبشری ره نما سوی سبیل ویم
 اوهمه نور است و من ظل ظلیل ویم
 منم زوی آیتی ، او بود امّ الکتاب

و این هم یک بند از یک ترجیع بند :

ای ساقی بزم طلعت یار	از طلعت خویش پرده بردار
تامحو جمال بی مثال	گردند تمام مست و هشیار
ای مطرب محفل محبت	ز آن شمه ای از بیان اسرار
کای فرقه عارفان واصل	ای جوقه طالبان دیدار
برداشتی پرده هویت	آن شاهد غیبیان زرخسار
وز جلوه آن جمال محبوب	هر سو شده جلوه ای پدیدار
حاکمی همه زان جمال قدوس	راوی همه زان مثال مختار
صبحی پی کشف این حقائق	از خانه شدم بطرف گلزار
دیدم بنوای بدع طیبری	می گفت به کبک وصلل و سار

عالم همگی ظهور ذاتند
 اسماء و صفات محو و ماتند

لا بد همه می دانیم که قبل از این که حضرت ورقا در ضمن لوحی از جمال قدم به اسم « ورقا » خوانده شوند تخلصشان « قدسانی » بوده است و با وجود این که احساس می کنم که وقت تمام است و آن عزیزان صبور و متحمل و خسته اند با تصویب دوستان عزیز این غزل را که به تخلص « قدسانی » سروده شده است می خوانم و عذر جسارت می خواهم .

چشم بصیرت بگشا، بین چه شدند این مردم	اعلیهم اسفلهم اسفلهم اعلیهم
حشر شد و نشر شد ، رجع شد و بعث آمد	مرده جان ها را گوکز جسد تن ها قم
پیوسته سلسله برزن و خال و عمّ و شو	وارسته طائفه ای از اخ و اخت و اب و ام
باده زخم گشت رها فکن درمیکنده ها	جمعی سرمست زمی ، قومی پایست به خم
جمعی از نور بها جسته ره علم و هدی	قومی از روی هوی گشته در این وادی گم
قحط رجال است آری من که ندیدم باری	نه مردی در عالم ، نه علمی در مردم
اینکه تودانیش بشر، شرّ دواب است به شر	از صم بکم بین شاخ نمی خواهد و دم
.....

« قدسانی » قدسانی باده ماسرشار است
 می ریزد و می ریزد دست برون آراز کم

اللّه ابهی

(کم) به معنی آستین است.